

مکتب رئالیسم و راهبرد نظامی

اسماعیل غلام حسینی^۱

رضا خواجه^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۱۲/۱۷

تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۲/۰۳/۰۴

صفحات مقاله: ۹۹ - ۱۲۴

چکیده:

تاریخ حیات بشر همواره با حوادث و اتفاقاتی همراه بوده است. برخی از آنها ریشه در بُعد معنوی و الهی انسان دارد و برخی از این حوادث از قبیل جنگ، خونریزی، توسعه‌طلبی ارضی، تجاوزگری و ... نشأت گرفته از بُعد مادیگری انسان برای رسیدن به برتری و قدرت برتر است. انسان برای رسیدن به قدرت، از ابزارها و روش‌های مختلف بهره برده است که یکی از بارزترین آنها، استفاده از ابزار زور و قهری یا راهبرد نظامی است که خود برگرفته و یا همراه با اندیشه‌هایی است که عموماً از آنها الگو می‌گیرند. از جمله‌ی این اندیشه‌ها، رئالیسم یا واقع‌گرایی می‌باشد که در این تحقیق سعی شده است نقش این مکتب در راهبردهای نظامی با پاسخ دادن به این سؤال که «مکتب رئالیسم چه تأثیری بر راهبرد نظامی دنیا دارد؟» مورد بررسی و تحلیل قرار بگیرد. روش بررسی در این مطالعه، توصیفی-تحلیلی است که با استفاده از منابع مکتوب موجود، ضمن اشاره به روند شکل‌گیری این مکتب، تأثیرات آن در راهبردهای نظامی دنیا به‌عنوان هدف اصلی تحقیق مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که دولت مردان آمریکا به‌خصوص بوش پدر و پسر و اوباما هر کدام به نوعی از این مکتب در راهبردهای نظامی برای رسیدن به اهداف شوم خود استفاده نموده‌اند.

* * * * *

واژگان کلیدی

رئالیسم، راهبرد نظامی، قدرت، امنیت، جنگ، بقاء.

^۱ استادیار دانشگاه جامع امام حسین (ع).

^۲ - دانشجوی دکتری جغرافیای نظامی دانشگاه جامع امام حسین (ع).

مقدمه

در ساختار نظام بین‌الملل کنونی دولت‌ها سعی دارند با توجه به قدرت و توانی که از آن برخوردار هستند، گوی سبقت را از یکدیگر برابند و در رأس این نظام قرار بگیرند. براساس این رویکرد، هر کشوری به منافع خود می‌اندیشد و صلح را از طریق قدرت دنبال می‌کند. بنابراین، ساختار نظام بین‌الملل امروزی برعکس دوران نظام دوقطبی، از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است. با تشدید موج جهانی شدن در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، «رقابت» به شاخصه‌ی اصلی نظام بین‌الملل تبدیل شده است. بدین ترتیب، سعی دولت‌ها در این نظام به صورت «ارگانیک» می‌باشد؛ یعنی این‌که هر دولتی با توجه به مؤلفه‌های قدرت باید به صورت فردی در این نظام رقابتی - ارگانیکی تلاش کند تا بتواند جایگاهی را برای خود در عرصه‌ی بین‌الملل کسب کند. از طرف دیگر، با تشدید نظام رقابتی فردگرا، نقش سازمان‌های بین‌المللی کم‌رنگ می‌شود، در نتیجه دولت‌ها به‌طور مستقل در پی امنیت خود هستند که براساس پتانسیل‌هایی که یک کشور از آن برخوردار است، قابل تأمین می‌باشد. از آنجا که اندیشه‌های فلسفی در ایجاد مکتب‌های جغرافیایی و در نتیجه ساختار سیاسی و اعمال نظامی تأثیرات زیادی داشته‌اند، پرداختن به این موضوع که «مکتب رئالیسم چه تأثیری بر راهبرد نظامی دنیا دارد؟» به‌عنوان سؤال اساسی این پژوهش ضروری به نظر می‌رسد.

مفاهیم و تعاریف

رئالیسم: رئالیسم واژه‌ای فرانسوی است که از ریشه‌ی رئال^۱ به معنای واقعی گرفته شده است. (سید حسینی، ۱۳۷۵: ۱۵۵) رئالیسم یعنی اصالت واقعیت خارجی. مکتب رئالیسم در فارسی به واقع‌گرایی، واقعیت‌گرایی، و حتی گاهی حقیقت‌گرایی نیز ترجمه شده است که در واقع، به معنای مکتب اصالت واقع (واقع‌گرایی) است. (انوشه، ۱۳۸۰: ۶۱۵)

امنیت: امنیت در لغت به معنای در امان بودن، ایمنی، بی‌ترسی، آرامش و آسودگی است. (عمید، ۱۳۶۰: ۲۵) امنیت را می‌توان حالتی اطلاق کرد که در این حالت، مردم و آحاد افراد

^۱ - Real

جامعه، منافع فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود را با مخاطره‌ای جدی روبرو
نمایند. (افتخاری، ۱۳۸۱: ۴۹)

امنیت وضعیتی است مبنی بر تعادل میان داشته‌ها و خواسته‌ها بر پایه‌ی بایسته‌ها از یک
سو و توان پاسخ‌گویی سیستم از سوی دیگر، در چارچوب نگرش بازیگران به گونه‌ای که منجر
به تولید رضایت گردد. (حیدری نبی، ۱۳۸۹: ۱۵۴)

هرچند تعریف امنیت به حفظ بقا و موجودیت، مقدم‌ترین و مهم‌ترین تعریف امنیت
است که در گفتمان سنتی مورد توجه بوده، اما با مرور زمان و در نتیجه‌ی تحولات تاریخی،
حفظ بقا و موجودیت از تعریف امنیت به هدف آن تبدیل شد و تعریف جدید امنیت بر فقدان
تهدید متمرکز گردیده است. (خلیلی، ۱۳۸۴: ۱۱۳)

استفن والت، امنیت را به‌عنوان مطالعه‌ی تهدید، استفاده و کنترل نیروی نظامی و
روش‌هایی را که نیروی نظامی ایجاد می‌کند تا دولت‌ها را از جنگ یا درگیر شدن با یکدیگر
منصرف می‌کند، می‌داند. (والت، ۱۹۹۱: ۲۱۲)

راهبرد نظامی: راهبرد نظامی یکی از عناصر مطالعات راهبردی است که بر اساس آن،
بازیگران در سیستم بین‌المللی از ابزار نظامی به منظور دستیابی به مقاصد یا اهداف سیاسی
استفاده می‌نمایند. بنابراین، دولت‌ها به جهت تسلط بر قدرت نظامی، بازیگران اصلی نظام
بین‌الملل به شمار می‌روند. (بوزان، ۱۹۸۷: ۳)

قدرت: در اصطلاح دانش جامعه‌شناسی به معنای توانایی افراد یا اعضای یک گروه برای
دستیابی به هدف‌ها و یا پیش‌برد منافع خود از راه واداشتن دیگر افراد جامعه به انجام دادن
کاری خلاف خواسته آنهاست. قدرت یک مزیت اجتماعی است که در قشربندی مورد توجه
قرار می‌گیرد. بسیاری از ستیزه‌ها در جامعه، مبارزه برای قدرت است؛ زیرا میزان توانایی یک
فرد در دستیابی به قدرت بر این امر که تا چه اندازه می‌تواند خواسته‌های خود را به زیان
خواسته‌های دیگران به مرحله‌ی اجرا درآورد، تأثیر می‌گذارد. قدرت می‌تواند از طریق
عضویت در یک طبقه‌ی اجتماعی یا پذیرفتن یک نقش سیاسی به دست آید. فعالیت‌ها و

ویژگی‌های فرد، ثروت فرد و عامل زور نیز می‌تواند در افزایش قدرت نقش داشته باشد. از دیگر عوامل تأثیرگذار بر میزان قدرت افراد، کاریزماست. (رفیع پور، ۱۳۷۷: ۱۴)

ادبیات و پیشینه‌ی تحقیق

در رابطه با رئالیسم (واقع‌گرایی) و نقش آن در راهبردهای نظامی، سیاسی و رویدادهای بین‌المللی تحقیقاتی از سوی محققان و صاحب‌نظران داخلی و خارجی صورت گرفته است که به مواردی از آنها به‌عنوان پیشینه‌ی تحقیق اشاره می‌گردد:

- جی. مورگنتا (۱۳۷۹) در کتاب سیاست میان ملت‌ها، مکتب رئالیسم را بررسی نموده و به عقاید آنها در استفاده از ابزارهای مادی هم‌چون قدرت نظامی به‌عنوان تنها راه دستیابی به منافع دولت‌ها اشاره نموده است. (مورگنتا، ۱۳۷۹: ۱۱۰-۱۰۹)
- میرشایمر (۱۳۸۶) در مقاله‌ای با عنوان هانس جی. مورگنتا و جنگ عراق: رئالیسم در مقابل نومحافظه‌کاری، به تبیین نظریات رئالیسم و نومحافظه‌کاری به‌عنوان دو نظریه‌ی رقیب در سیاست بین‌الملل در جنگ آمریکا علیه عراق پرداخته است. (میرشایمر، ۱۳۸۶: ۵۹۱)
- عمرانی (۱۳۸۷) در مقاله‌ای با عنوان پارادایم جنگ علیه تروریسم و کرامت انسانی، ضمن تشریح روند تحولات پس از واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر و به وجود آمدن پارادایم جنگ علیه تروریسم، به نقش واقع‌گرایی در مشروع دانستن انواع رفتارها و ابزارها به منظور دفاع علیه تروریسم اشاره نموده است. (عمرانی، ۱۳۸۷: ۹۴۱)
- دیلون و رید (۲۰۰۹) در کتاب شیوه‌ی لیبرال جنگ: کشتن برای حفظ زندگی، به بررسی اندیشه‌ی لیبرالیسم و واقع‌گرایی در مورد جنگ پرداخته است و چارچوب غالب پس از جنگ سرد درباره‌ی صلح دموکراتیک را که افرادی مثل فوکویاما مطرح کرده‌اند، مورد نقد قرار داده است. (دیلون و همکاران، ۲۰۰۹: ۱)

- قدسی (۱۳۸۹) در مقاله‌ی تکامل مفهومی قدرت در نظام ژئوپلیتیک جهانی، به بررسی روند به وجود آمدن و تکامل مفهوم قدرت از دیدگاه مکاتب مختلف و نقش آن در گفتمان ژئوپلیتیک جهانی در برهه‌های مختلف تکامل آن پرداخته است. (قدسی، ۱۳۸۹: ۱۶۳)
- مشیرزاده و خانلرخانی (۱۳۸۹) در مقاله‌ای با عنوان مورگنتا: فراسوی تجددگرایی و پساتجددگرایی، ضمن بیان ریشه‌های فلسفی تفکر مورگنتا و کژتابی‌هایی که درباره‌ی اندیشه‌ی او شکل گرفته است، مکتب و اندیشه‌ی واقع‌گرایی مورگنتایی را تحلیل نموده است. (مشیرزاده و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۹۳)
- عباس‌زاده (۱۳۸۹) در مقاله‌ی فوکویاما: از نومحافظه‌کاری تا ویلسونیسم واقع‌گرا، به تشریح نظریه‌ی پایان تاریخ و اندیشه‌ی نومحافظه‌کاری و مواضع سیاسی فوکویاما در حمله‌ی آمریکا به عراق و سپس چرخش او از نومحافظه‌کاران و استفاده از قدرت نرم، تکثر، تنوع و احترام به نهادهای بین‌المللی تحت عنوان ویلسونیسم واقع‌گرا که قدرت و مشروعیت را به صورت توأم برای آمریکا در پی خواهد داشت، می‌پردازد. (عباس‌زاده، ۱۳۸۹: ۱)
- ترابی (۱۳۹۰) در مقاله‌ای به‌عنوان حمله‌ی آمریکا به افغانستان از منظر واقع‌گرایی و لیبرالیسم، به بررسی نقش و تأثیر اندیشه‌ی واقع‌گرایی و لیبرالیسم در حمله به افغانستان پرداخته است. وی این چنین مطرح می‌سازد که واقع‌گرایی و لیبرالیسم به‌عنوان نظریه‌های مسلط روابط بین‌الملل به تنهایی نمی‌توانند بخش اعظم این تحولات را تبیین نمایند، بلکه ترکیبی از این دو در قالب نظریه‌ی واقع‌گرایی مردم‌سالار یا لیبرالیسم مداخله‌جو که از آنها به‌عنوان نومحافظه‌کاری یاد می‌شود، در این زمینه راهگشا می‌باشد. (ترابی، ۱۳۹۰: ۱)
- امامزاده فرد (۱۳۹۰) در مقاله‌ی سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در سال‌های پس از جنگ سرد: از واقع‌گرایی تا آرمان‌گرایی، به بیان تأثیر اندیشه‌ی واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی یا خط‌مشی‌های معطوف به قدرت و توجه به آرمان‌ها و ارزش‌ها به‌عنوان دو کانون عمده در سیاست خارجی آمریکا پرداخته است. (امامزاده فرد، ۱۳۹۰: ۱)

- پورطالب (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان جنگ نرم و مسائل امنیتی خلیج فارس، با توجه به اصول و مبانی نظری رئالیسم، جنگ نرم را در رابطه با نقش آمریکا در این منطقه و مسائل امنیتی و انرژی خلیج فارس مورد بررسی قرار داده است. (پورطالب، ۱۳۹۱: ۱)

روش تحقیق

روش تحقیق در این مطالعه، توصیفی-تحلیلی است که با استفاده از منابع مکتوب موجود، روند شکل‌گیری، تقسیم‌بندی و در نهایت استفاده‌هایی که نظامیان در عرصه‌ی امنیت و کسب قدرت از این مکتب به منظور رسیدن به اهداف خود نمودند، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

مبانی نظری مکتب رئالیسم

رئالیسم واژه‌ای فرانسوی است که از ریشه‌ی رئال به معنای واقعی کسب شده است. (سید حسینی، ۱۳۷۵: ۱۵۵) رئالیسم یعنی اصالت واقعیت خارجی. در فارسی به واقع‌گرایی، واقعیت‌گرایی، و حتی گاهی حقیقت‌گرایی نیز ترجمه شده است که در واقع، به معنای مکتب اصالت واقع (واقع‌گرایی) است. این واژه دارای پیچیدگی مفهومی زیادی بوده و حوزه‌های تفکر مختلفی مانند هنر، فلسفه، زیبایی‌شناسی، اخلاق، ادبیات، سیاست و علوم اجتماعی را در بر می‌گیرد. در مباحث تاریخ و نقد هنر نیز با معانی مختلفی به کار رفته است، ولی در مفهوم وسیع آن به معنای گرایش به بازنمایی چیزها به‌طور دقیق و عینی است. در مفهوم خاص‌تر آن به جنبشی اطلاق می‌شود که در قرن نوزدهم در فرانسه ظهور کرد و ویژگی آن مخالفت با موضوعات قراردادی تاریخ‌گرایانه، اسطوره‌ای و مذهبی و به جای آن پرداختن به مفاهیم غیرآرامی و اسطوره‌زدایی شده‌ی زندگی مدرن بود. (انوشه، ۱۳۸۰: ۶۱۵)

مکتب رئالیسم، نقطه‌ی مقابل مکتب ایده‌آلیسم است؛ یعنی مکتبی که وجود جهان خارجی را نفی کرده و همه چیز را تصورات و خیالات ذهنی می‌داند. رئالیسم یعنی اصالت واقعیت خارجی. این مکتب به وجود جهان خارج و مستقل از ادراک انسان قائل است، ولی ایده‌آلیست‌ها همه‌ی موجودات و آنچه را که در این جهان درک می‌کنیم، تصورات ذهنی و

وابسته به ذهن شخص می‌دانند و معتقدند که اگر من که همه چیز را ادراک می‌کنم نباشم، دیگر نمی‌توانم بگویم که چیزی هست. در حالی که بنابر نظر و عقیده‌ی رئالیستی، اگر ما انسان‌ها از بین برویم، باز هم جهان خارج وجود خواهد داشت. به‌طور کلی، یک رئالیست، موجودات جهان خارج را واقعی و دارای وجود مستقل از ذهن خود می‌داند. بر این اساس، باید گفت که همه‌ی انسان‌ها رئالیست هستند، زیرا همه به وجود دنیای خارج اعتقاد دارند. حتی ایده‌آلیست‌ها نیز در زندگی و رفتار، رئالیست هستند، زیرا باید جهان خارج را موجود دانست تا بتوان کاری کرد و یا حتی سخنی گفت.

پایه‌گذاران اصلی رئالیسم در فرانسه نویسندگان و شاعران کم‌شهرتی بودند که به‌طور صریح با مکتب ایده‌آلیسم مقابله می‌کردند. از جمله‌ی این افراد می‌توان به شامفلوری^۱، مورژ^۲ و دورانتی^۳ اشاره کرد. نخستین عرصه‌ای که رئالیسم توانست در آن خودی نشان بدهد، هنر نقاشی بود و گوستاو کوربه (۱۸۱۹ - ۱۸۷۷م) یکی از پیشگامان آن محسوب می‌شود. بالزاک^۴ (۱۸۵۰-۱۷۹۹م) نیز اولین کسی است که با نوشتن رمان‌هایی در مجموعه‌ی «کمده‌ی انسانی»، مسائل اجتماعی را به شکل جدی‌تری مطرح نمود. به جز نویسندگان فرانسوی، نویسندگان دیگری در نقاط مختلف جهان ظهور کردند که با آثار خود نقش مهمی در بیداری مردم داشتند. (انوشه، ۱۳۸۰: ۶۱۵)

هدف حقیقی رئالیسم تشخیص تأثیر محیط و اجتماع در واقعیت‌های زندگی و تحلیل و شناساندن دقیق «تیپ‌هایی» است که در اجتماع معینی به وجود آمده است. (طباطبایی و همکاران، ۱۳۸۱: ۸۱)

این رهیافت به دلیل قدمت و سابقه‌ی بسیار و به‌منظور تطبیق خود با روندها و تحولات نظام بین‌الملل به انواع گوناگونی تقسیم گردیده است. یکی از تقسیم‌بندی‌های رویکردهای رئالیستی بر اساس دوره‌ی زمانی می‌باشد که به واقع‌گرایی کلاسیک (تا اوایل قرن بیستم)،

1 - chamfleury

2 - murger

3 - Duranty

4 - Balzak

واقع‌گرایی نوین (۱۹۷۹-۱۹۳۹م) و نوواقع‌گرایی (۱۹۷۹ به بعد) تقسیم می‌شود. (عبدالله خانی، ۱۳۸۹: ۵۹) تقسیم‌بندی دیگر رئالیست، بر اساس موضوع می‌باشد که والکر^۱ انجام داده است. وی واقع‌گرایان را به دو دسته‌ی تاریخی و ساختاری تقسیم نموده است. در این میان ماکیاولی، بنیانگذار رویکرد تاریخی محسوب می‌شود که «نفی حقایق همیشگی و توجه به دانش مبتنی بر شرایط، اعتقاد به مسأله‌ی تغییر به‌عنوان یک فرایند مستمر و لزوم حفظ احتیاط به‌عنوان یک اصل دائمی، عدم اعتقاد به اصول اخلاقی جهان‌شمول و حذف اخلاق به معنای عام آن از حوزه‌ی سیاست، از آموزه‌های وی می‌باشد. «ای. اچ. کار» نیز مروج و مبلغ معاصر این رویکرد می‌باشد که بر تعامل میان قدرت و اخلاق (به معنای به خدمت گرفتن اخلاق توسط قدرت)، رضایت و اجبار و قدرت و اقتناع به‌عنوان اصول اصلی تأکید می‌نمود. (بایلیز و همکاران، ۲۰۰۱: ۲۷)

از نظر والکر واقع‌گرایی ساختاری به «توسیدید» برمی‌گردد، اما واقع‌گرایی ساختاری به دو دسته (نوع اول و نوع دوم) تقسیم می‌شود که «مورگنتا» مروج واقع‌گرایی ساختاری نوع اول و «کنت والتز» مروج واقع‌گرایی نوع دوم شناخته می‌شود. محوری‌ترین دیدگاه مروج اولیه‌ی واقع‌گرایی ساختاری مسأله‌ی «سیاست قدرت» است، و این که قدرت، قانون رفتار بشر می‌باشد. مروج رئالیست ساختارگرای نوع اول بر طبیعت بشر به‌عنوان ساختار تعیین‌کننده تأکید می‌نماید و اعتقاد دارد، سیاست دارای قوانین عینی و مختص به خود می‌باشد که ریشه در طبیعت بشر دارد و شرط موفقیت، شناخت این قوانین و پایه‌ریزی اهداف بر اساس آن می‌باشد. واقع‌گرایی ساختاری نوع دوم به‌طور برجسته‌ای بر استقلال ساختار نظام بین‌الملل تأکید دارد و وضعیت هرج‌ومرج‌گونه‌ی نظام بین‌الملل یعنی فقدان اقتدار برتر را با جنگ یکسان می‌داند و جنگ را امری طبیعی در نظام بین‌الملل تلقی می‌نماید. (عبدالله خانی، ۱۳۸۳: ۶۰)

دسته‌بندی‌های دیگری از واقع‌گرایی نیز وجود دارد؛ از جمله «واقع‌گرایی لیبرال» که مروج آن توماس هابز می‌باشد. وی بر یک جنگ سرد دائمی تأکید دارد. نوعی دیگر از تقسیم‌بندی «واقع‌گرایی» تدافعی در برابر «واقع‌گرایی تهاجمی» است که کنت والتز و جوزف گریکو و چالز گلیسر مروج آن می‌باشند و بر امنیت به‌عنوان اصلی‌ترین منافع و پیشینه‌سازی قدرت تا سرحد

¹-R.B.G. Walker

تضمین بقا تأکید دارند. از سوی دیگر، جان میر شایمر^۱، مروج واقع‌گرایی تهاجمی است و بر پیشینه‌سازی قدرت به منزله‌ی هدف تا کسب جایگاه هژمونیک در نظام بین‌الملل و به‌عنوان رفتار اصلی دولت‌ها خصوصاً قدرت‌های بزرگ تأکید دارد. (اسکوولر، ۱۹۹۶: ۱۲۷-۹۰)

دیدگاه واقع‌گرایان نسبت به اخلاق این است که: ۱- سیاست از یک منظر واقع‌گرایانه، امری غیراخلاقی است و بر این اساس، واقع‌گرایی هیچ عملی را به دولت‌ها و حاکمان تجویز نمی‌کند و هیچ نوع هدایت هنجاری ندارد. ۲- سیاست امری ضد اخلاق است که بر اساس آن استدلال می‌شود. واقع‌گرایی برای بازیگران در سطح روابط بین‌الملل، تجویزی هنجاری دارد که بر اساس منافع خود عمل کنند و نه اخلاقیات. از آنجا که در فضای روابط بین‌الملل، هیچ عدالتی وجود ندارد، هیچ محدودیتی هم بر رفتار دولت‌ها نباید اعمال شود. (مشیرزاده و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۰۳-۲۰۲)

در مجموع، تمام واقع‌گرایان علی‌رغم تفاوت در دیدگاه‌ها، به جهت برخورداری از سرچشمه‌ی مشترک در سه اصل (دولت‌گرایی، خودباری و بقا) مشترک می‌باشند که در واقع، روح و پایه‌های اصلی واقع‌گرایی در شعبه‌های مختلف آن می‌باشد. از دیگر اصول رئالیست‌ها به‌خصوص در حوزه‌ی امنیت، می‌توان به مسائلی مانند امنیت بین‌الملل، ناامنی، بقا، امنیت مبتنی بر محور نظامی، خوداتکایی در تحصیل امنیت و دولت‌محوری در مرجع امنیت اشاره نمود. (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۳: ۶۲) تمامی گرایش‌های واقع‌گرایی بر اصل بقا به‌عنوان هدف برتر بازیگران در نظام بین‌الملل، تأکید دارند و والتز در این خصوص می‌گوید: «در *ورای انگیزه‌ی بقا، اهداف دولت‌ها بی‌نهایت متفاوت است.*» واقع‌گرایان با طرح مفهوم بقا، امنیت را مترادف با بقا تلقی می‌کنند و بقا نیز به معنای امکان ادامه‌ی حیات دولت-کشور در نظام بین‌الملل است. (کید، ۲۰۰۹: ۱۲۲-۱۲۱)

به دلیل نقش کلیدی ماکیاولی در اندیشه‌ی قدرت محور و هانس مورگنتا و مرشایمر در تکامل اندیشه‌ی واقع‌گرایی، ابتدا شخصیت و سپس دیدگاه‌های آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد:

¹ - John Mearsheimer

نیکولو ماکیاولی^۱ سیاست مدار و فیلسوف ایتالیایی (۱۴۶۹-۱۵۲۷) در کتاب‌های خود به نام‌های شهریار^۲ و گفتارها، برای زمامداری و حکومت بر مردم هدف عمل سیاسی را دستیابی به قدرت می‌داند و بنابراین، آن را محدود به هیچ حکم اخلاقی نمی‌داند و در نتیجه به کار بردن هر وسیله‌ای را در سیاست برای پیشبرد اهداف مجاز می‌شمارد و بدین گونه سیاست را به کلی از اخلاق جدا می‌داند. روح حاکم بر هر دو کتاب یکی است و هدف اساسی و آرمان قلبی ماکیاولی در هر دو کتاب به ظاهر متناقض خود ایجاد یک دولت قدرتمند و حکومت با ثبات در وطن خویش یعنی سرزمین ایتالیاست. (نعمتی لیمانی، ۱۳۹۱: ۲) ماکیاولی در سراسر نوشته‌های سیاسی خود، هرگز قاطعانه جانب یک جریان سیاسی را نمی‌گیرد. در نوشته‌های او می‌توان جملاتی را پیدا کرد که بیش‌تر محافظه‌کارانه، یا بیش‌تر اصلاح‌طلبانه و یا بیش‌تر انقلابی است. وی معتقد است، زمامدار اگر بخواهد باقی بماند و موفق باشد، نباید از شرارت و اعمال خشونت‌آمیز بترسد؛ زیرا بدون شرارت، حفظ دولت ممکن نیست. حکومت برای نیل به قدرت، ازدیاد و حفظ و بقای آن مجاز است به هر عملی از قبیل کشتار، خیانت، ترور، تقلب و ... دست بزند و هرگونه شیوه‌ای حتی منافی اخلاق و شرف و عدالت برای رسیدن به هدف را روا می‌دارد. ماکیاولی که مکتب ماکیاولیسم (به انگلیسی: Machiavellism) را بنیان نهاد، بر این باور است که رجال سیاسی باید کاملاً واقع‌بین و مادی و جدی باشند، آن‌گونه سخت‌گیر باشند که اگر تکالیف دینی، اخلاقی و احساسات سد راه او شود؛ از آنها صرف‌نظر کند و هدفی جز رسیدن به مقصود نداشته باشد. در این شیوه، سیاست در حکومت مذهبی به خودی خود هدف می‌شود و اخلاق و دین دورمدار منافع سیاسی می‌چرخد. (www.fa.wikipedia.org.2013)

ماهیت غرب مدرن با ماکیاولی و اثر مشهور وی (شهریار) آغاز و بر پایه و اساسی که وی می‌گذارد، بنا گردید؛ پایه و اساسی که به‌طور خلاصه با شعار «هدف وسیله را توجیه می‌کند»

^۱ - وی را پدر سیاست مدرن نیز نامیده‌اند.

^۲ - The Prince

شناخته شده است. ماکیاولی می‌گوید: «انسان‌ها آن قدر ساده لوح‌اند و آن قدر تحت تأثیر نیازهای اولیه‌شان قرار دارند که اگر فریب‌کار ماهری باشید، فریب دادن برایتان عملاً چندان سخت نخواهد بود. هر وقت لازم است، دروغ بگویید و هر وقت لازم است، مکار باشید.» ترکیب این دو همان چیزی است که ماکیاولی دروغ‌مکارانه می‌نامد. حاکمی که می‌خواهد قدرت داشته باشد، باید همیشه خوب هم باشد. این نکته با تصور ما از شایسته‌سالاری هم‌خوانی دارد. برای این‌که کسی به صدر امور برسد، باید خوب‌تر از سایرین باشد، فارغ از این‌که این خوبی با چه معیاری سنجیده شود؛ و سواس به خرج دادن برای حفظ اصول اخلاقی، آن هم به هر قیمتی، غیرواقع‌بینانه و احمقانه است. (www.khabaronline.ir, 2013)

شهرت ماکیاولی به‌عنوان مبلغ و مدافع سیاست قدرت، تا به امروز در سراسر جهان مستحکم مانده است. نوشته‌های سیاسی او از سوی برخی از منتقدان، به‌عنوان توجیه‌گر منافع قدرتمندان و توجیه استفاده از هر وسیله برای رسیدن به هدف معرفی شده است، اما دوگانگی و دوچهرگی اندیشه‌ی ماکیاولی، نشانگر روزآمدی و تازگی آن می‌باشد. هنوز پس از نزدیک به پنج سده، اندیشه‌های سیاسی ماکیاولی مورد بحث و بررسی کسانی است که درباره‌ی سیاست اظهارنظر و یا به نوعی خود را با آن مشغول می‌کنند. در سده‌ی بیستم، هیتلر، موسولینی، استالین و در قرن حاضر نیز جورج بوش تحت تأثیر افکار ماکیاولی قرار داشتند. فلسفه‌ی سیاسی ماکیاولی، علاوه بر تغییرناپذیری طبیعت انسانی بر محور بدبینی نسبت به انسان بنیان‌گذاری شده است. برخلاف دوران روشنگری که انسان را طبیعتاً "خوب و نیک‌نهاد ارزیابی می‌کند، ماکیاولی و پس از او هابس، انسان را ذاتاً "بد، فاسد و شریر قلمداد می‌کنند. هر دو آنها، هم ماکیاولی و هم هابس مشروعیت انحصار زور از سوی دولت را از بدی طبیعت انسانی نتیجه‌گیری می‌کنند. این بدبینی انسان‌شناسانه، نقطه‌ی حرکت اندیشه‌های سیاسی ماکیاولی را تشکیل می‌دهد و از این طریق، پیشنهادهایی برای دولت‌های مدرن ارائه می‌دهد، از جمله این‌که تنها با وسایل زور و اجبار می‌توان تداوم خود را متحقق نمود. در اینجا تفاوت اساسی «همزیستی سیاسی» در دوران جدید با سده‌های میانه آشکار می‌گردد. در حالی‌که در سده‌های میانه مفهوم «وفاداری» پایه‌ی جماعت سیاسی را تشکیل می‌داد، دولت دوران جدید

بر پایه‌ی عدم اعتماد و سوءظن به شهروندانش تجسم می‌یابد. بنابراین، بدبینی انسان‌شناسانه‌ی ماکیاولی، به مثابه پیشنهاد منطقی برای دولت‌ها به‌عنوان گرانی‌گاه تأمین مشروعیت آنها را می‌توان به‌عنوان بزرگ‌ترین نوآوری ماکیاولی اعلام نمود. (www.drmahmoudi.com, 2013)

مورگنتا در سال ۱۹۰۴م در کوبورگ آلمان متولد شد و در سال ۱۹۸۰م چشم از جهان فرو بست. او سرآمد محققان روابط بین‌الملل در نیمه‌ی اول قرن بیستم و بنیانگذار رئالیسم سیاسی بود. وی ابتدا تحت تأثیر افکار نیچه قرار گرفت و سپس به اندیشه‌های ماکس وبر، هانس کلسن، کارل اشمیت و رینولد نیبور علاقمند شد. او در سال ۱۹۳۷م به آمریکا رفت و در دانشگاه کانزاس و شیکاگو به تدریس پرداخت. او اثر معروف خود یعنی «سیاست میان ملت‌ها: کشمکش برای قدرت و صلح» را در شیکاگو به چاپ رساند که در اندیشه‌ی دیپلماتیک آمریکا تأثیر شگرفی نهاد. (میرشایمر، ۱۳۸۶: ۵۹۲)

مورگنتا در بیان سرشت اولیه‌ی انسان، مهم‌ترین گزینه را قدرت‌خواهی می‌داند که سه جهت (افزایش قدرت، حفظ قدرت و بیان قدرت) به خود می‌گیرد. (مورگنتا، ۱۹۶۷: ۱۹۲) وی هشت عامل اصلی را به‌عنوان زیر بنای قدرت ذکر کرده است: ۱- موقعیت جغرافیایی، ۲- وجود منابع طبیعی، ۳- ظرفیت صنعتی، ۴- وضعیت آمادگی نظامی، ۵- جمعیت، ۶- خصوصیات ملی، ۷- روحیه ملی، ۸- کیفیت دیپلماسی. (حق‌شناس، ۱۳۸۸: ۱۵)

مورگنتا تعریف ارسطو از انسان به‌عنوان حیوان سیاسی را می‌پذیرد. (میلر، ۲۰۰۲: ۵۰)

عقیده‌ی وی بر آن است که رفتار انسان باید در پس‌زمینه‌ی تاریخی، اجتماعی و فرهنگی آن مورد بررسی قرار گیرد. (باین، ۲۰۰۰: ۴۴۶) او موازنه‌ی قدرت را امری بی‌ثبات و در نتیجه غیرقابل مطالعه‌ی علمی مکانیکی و کمیت‌محور می‌داند. در واقع، وی با بیان عدم توانایی در تعیین و ارزیابی عینی قدرت یک کشور، سعی دارد عدم اطمینان به موازنه‌ی قدرت و علمی نبودن آن را نشان دهد. (مشیرزاده و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۰۲-۲۰۰) مورگنتا در عرصه‌ی روابط بین‌الملل با اندیشه‌های قدرت‌مدارانه‌ی خود که بر رویکردی آرمانی مبتنی بر قدرت نظامی و تأکید مفرط بر نگرش امنیت- قدرت استوار بود، جهانی دوم به دستاوردهای قابل توجهی رسید.

به طوری که نظریاتش به عنوان چارچوبی کارآمد و قابل استفاده مورد توجه سیاستمداران و استراتژیست‌های غربی، به ویژه آمریکایی‌ها قرار گرفته است.

جهت اطلاع بیشتر از شخصیت و دیدگاه مورگنتا، به مقاله‌ی مورگنتا: فراسوی تجددگرایی و پساتجددگرایی مراجعه شود.

در کل، واقع‌گرایان از سیاست جهان تصویر نسبتاً تیره‌ای ترسیم می‌نمایند. (مورگنتا، ۱۹۷۳: ۵) از نظر آنها واقع‌گرایان، نظام بین‌الملل میدان مبارزه است و در آن کشورها به صورت بی‌رحمانه‌ای به دنبال فرصت‌هایی می‌باشند تا بتوانند از یکدیگر بهره برده و امتیاز بگیرند که در این میان اعتماد جایگاهی ندارد. در این میدان، زندگی روزانه اساساً مبارزه برای قدرت است و هر کدام از کشورها نه تنها تلاش می‌کنند قوی‌ترین بازیگر سیستم باشند، بلکه سعی دارند مطمئن شوند که هیچ کشور دیگری به آن موقعیت بالادست نمی‌یابد. (وان اورا، ۱۹۹۲: ۱۹)

طرفداران این مکتب در عمل با ارائه‌ی تحلیل خود در مورد انگیزه‌ی اعمال و رفتار کشورها در صحنه‌ی بین‌المللی، نظریه‌ای عام و راهنمایی عمومی را قطعیت بخشیدند که در سایه‌ی تبعیت از آن، کشورها در چارچوبی خطرناک از دور قدرت قرار گرفتند: «تلاش برای دستیابی به قدرت نظامی بیش‌تر در برابر تهدیدات احتمالی دیگر کشورها»، اما از آنجا که افزایش قدرت نظامی یک دولت لاجرم به تلاش سایر دولت‌ها برای افزایش قدرت نظامی منجر می‌شود، این فرایند، عوامل «خود تحلیل‌برنده» و «خود نابودکننده» را در درون خود رشد داده و سایه‌ای از ناامنی مضاعف را برای اعضای جامعه‌ی جهانی ترسیم می‌کرد. به‌طور مسلم این روند همگام با توسعه‌ی قابلیت‌های فناوری در زمینه‌ی تولید تسلیحات و به‌ویژه سلاح‌های کشتار جمعی از خطرات و نگرانی‌های بیش‌تری برخوردار می‌شد. (افروغ، ۱۳۷۶: ۱۲)

هانس مورگنتا از واضعان نظریه‌ی موازنه‌ی قدرت است که قدیمی‌ترین، بادوام‌ترین و مناقشه برانگیزترین نظریه‌ی سیاست بین‌المللی است. (قدسی، ۱۳۸۹: ۱۰) از دیدگاه مورگنتا، سیاست عبارت است از سیاست قدرت که عمده‌ترین نتایج آن را نابرابری‌های موجود در تقسیم فضایی قدرت در سراسر جهان معین می‌کند. به عقیده‌ی او قدرت، طیف وسیعی از مناسبات اجتماعی را در بر می‌گیرد که از خشونت فیزیکی محض آغاز شده و تا ظریف‌ترین

تأثیرات روان‌شناختی ادامه می‌یابد. او قدرت را چیزی می‌داند که موجبات اعمال سلطه‌ی انسانی بر انسان دیگر را فراهم و آن را تداوم می‌بخشد. مورگنتا دید بسیار وسیعی نسبت به حوزه‌ی قدرت داشت و برای برخی محققان هم فکر او، قدرت به‌مثابه چیزی است که تمامی عرصه‌ی سیاست را می‌پوشاند. بدیهی است برخی عناصر قابل اندازه‌گیری که تعداد زیادی از آنها نیز جغرافیایی است، هستند، باید به مجموعه‌ی قدرت یک دولت کمک کند. عناصری مانند وسعت سرزمین، جمعیت، موقعیت سرزمینی و نظایر آن، از این جمله هستند. این موضوع موجب شد تا برخی کوشش‌ها از سوی ژئوپلیتیک‌گرایان برای دسترسی به منابع فیزیکی قدرت دست به اقداماتی بزنند که تلاش ژرمن‌ها در جنگ جهانی دوم در همین راستا قابل توجیح می‌باشد. (قدسی و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۲)

معمولاً گزاره‌های زیر در تعریف واقع‌گرایی مورگنتا مطرح می‌شود:

- حوزه‌ی روابط بین‌الملل مشتمل بر بازیگران غیراخلاقی و شرور است: الف) این بازیگران غیراخلاقی، منفعت‌محور و همواره در پی کسب قدرت هستند، ب) این بازیگران قابل تقلیل به ویژگی‌های خاص مثل عقلانی بودن، خودمحوری و خودخواه بودن هستند و چنین وضعیتی باعث پیش‌بینی و فهم رفتارهای آنها در عرصه‌ی روابط بین‌الملل می‌شود.
- فقدان نهادی که ناقضان هنجارهای بین‌المللی را مجازات کند. در پیوند با ویژگی‌های غیراخلاقی بازیگران باعث شده است حوزه‌ی روابط بین‌الملل، وضعیتی آنارشیکست (وضعیت هابزی) داشته باشد.
- پیامدگرایی مهم‌ترین توجیه اخلاقی رفتار بازیگران در چنین وضعیتی است. اخلاقیات و عدالت تنها ابزارهایی جهت پیشبرد منافع دانسته می‌شوند و نتایج اعمال باید توجیه‌گر آنها باشد. (بارک‌اوی، ۱۹۹۸: ۱۶۲)
- قدرت ابزاری جهت بقا و مشروع‌ترین هدف و وسیله در محیط آنارشیکست روابط بین‌الملل است.

• حاکمان که دغدغه‌ی اولیه‌ی آنها حفظ وحدت و رفاه مردم خود است، همواره در پی قدرت، به‌عنوان هدف اولیه هستند. چنین عملکردی باعث تداوم نظام می‌شود. (تیکنر، ۱۹۹۸: ۴۳۲)

• رفتارهایی که در قالب فضای ترسیم شده‌ی بالا انجام می‌شوند، قابلیت صورت‌بندی در قالب قوانین علمی را دارند. با توجه به وجود چنین قوانینی است که می‌توان این قانون عام را بیان کرد که حاکمان همیشه در پی قدرت هستند. (مشیرزاده و خانلرخانی، ۱۳۸۹: ۱۹۴)

جان مرشایمر نیز از نظریه‌پردازان واقع‌گرایی تهاجمی است که معتقد است دولت‌ها در جهانی زندگی می‌کنند که سرشار از تهدیدهای مختلف است و واحدهایی هستند که تمایل دارند قدرت خود را به حداکثر برسانند تا بتوانند به بقای خود ادامه دهند.

به نظر مرشایمر دلیل اصلی قدرت‌طلبی دولت‌ها را باید در سه چیز جستجو کرد: ساختار آنارشیک نظام، توانمندی‌های تهاجمی که همه‌ی دولت‌ها از آن برخوردارند و عدم اطمینان در مورد نیات و مقاصد دشمن. بیش‌ترین چیزی که در این میان برای تبیین روابط بین‌الملل اهمیت دارد، عوامل ساختاری مانند آنارشی و توزیع قدرت هستند. وی مانند سایر واقع‌گرایان، نهادهای بین‌المللی را مهم تلقی نکرده و معتقد است اگر چه دولت‌ها گاهی از طریق نهادها عمل می‌کنند، اما آنچه اصل است توزیع قدرت میان کشورهاست. به نظر او این دولت‌های قوی هستند که به نهادها شکل می‌دهند تا بتوانند سهم خود از قدرت جهانی را حفظ کنند یا حتی آن را افزایش دهند. او تأکید می‌کند دولت‌ها "باید" براساس آنچه واقع‌گرایی تهاجمی دیکته می‌کند، عمل کنند؛ زیرا این بهترین راه برای بقا در این جهان خطرناک است. (www.mehrnews.com, 2013).

رئالیسم، امنیت و راهبرد نظامی

نظریه‌های روابط بین‌الملل، عمدتاً معلول تأثیرات و تحولات بین‌المللی بر پایه‌ی پارادایم‌ها و نظریه‌های موجود بوده‌اند. نخستین گام‌های نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل با

نظریه‌های آرمان‌گرایی (لیبرالیسم) آغاز گردید؛ اما پس از گذشت چند دهه و آشکار شدن ضعف‌ها و ناکارآمد بودن مفروضه‌های عمده‌ی این نظریه، نظریه‌ی واقع‌گرایی (رنالیسم) توسط هانس جی. مورگنتا با «کتاب سیاست میان ملت‌ها» ظهور نمود که توانست تعریفی متفاوت از جهان اجتماعی در ابعاد هستی‌شناسی و انسان‌شناسی در سیاست و روابط بین‌الملل ارائه دهد. اگرچه می‌توان نگاه واقع‌بینانه به سیاست بین‌الملل در گستره‌ی تاریخ را تا سال‌های پیش از میلاد در نوشته‌های کسانی چون توسیدید و نیز در دوره‌های اخیر در آثار کسانی چون نیکولو ماکیاوولی نیز مشاهده نمود، اما این مورگنتا بود که آن را به‌طور جدی به عرصه‌ی آکادمیک آورد (نوروزی، ۱۳۹۱: ۲) که تنها راه دستیابی به منافع را استفاده از ابزارهای مادی هم‌چون قدرت نظامی می‌دانست. (مورگنتا، ۱۳۷۹: ۱۱۰)

مفهوم قدرت در همه‌ی تحلیل‌های روابط اجتماعی و عالم سیاست قرار دارد تا آنجا که برخی، قدرت را در حکم خورشید در منظومه‌ی شمسی دانسته و اظهار عقیده کرده‌اند که تمام جلوه و جنبه‌های سیاست خارجی و روابط بین‌المللی کشورها در اطراف قدرت دور می‌زند. زیرا کشورها در تلاش برای کسب قدرت هستند و قدرت برای بقا و حفظ موجودیت آنها ضروری است. (زرقانی، ۱۳۸۹: ۱۴۹) نظام نوین جهانی دربرگیرنده‌ی عناصری است که قدرت، اصلی‌ترین عنصر این ساختار را تشکیل می‌دهد و شیوه‌ی شکل‌گیری، تداوم و چگونگی حرکت آن در عرصه‌ی فضای جغرافیایی به‌عنوان یک کشش انسانی به اندازه‌ی ساختار، شکل، عوامل و بازیگران آن حائز اهمیت است. (قدوسی، ۱۳۸۹: ۱۷۶)

از نظر واقع‌گرایان، روابط بین‌الملل هرچند صحنه‌ی یک جنگ دائم نمی‌باشد، اما رقابت امنیتی بی‌رحمانه همواره در آن وجود دارد و احتمال جنگ نیز همواره در پس‌زمینه‌ی آن موجود است. با وجود آن‌که کشورها گاهی با یکدیگر همکاری می‌نمایند، ولی این همکاری محدودیت خاص خود را دارد و با منطق حاکم بر رقابت امنیتی که هیچ سطح همکاری نمی‌تواند آن را از بین ببرد، محدود می‌شود. از نظر آنها صلح اصیل یعنی جهانی که در آن کشورها برای قدرت با یکدیگر رقابت نداشته باشند، امکان‌پذیر نیست. تفکرات امنیتی واقع‌گرایان بر پنج فرض اساسی پایه‌ریزی شده است که مبنای پایه‌ی امنیتی آنها نیز محسوب

می‌شود: ۱- فرض اول بر هرج و مرج گونه بودن نظام بین‌الملل تأکید دارد. مطابق با این فرض، هرج و مرج گونه بودن به معنای بی‌نظمی نظام بین‌الملل نیست، بلکه به آن معناست که هیچ‌گونه اقتدار برتری به منظور ایجاد قواعد و رویه‌های قانونی وجود ندارد و حاکمیت، ذاتی کشورهاست. ۲- فرض دوم این است که کشورها ذاتاً دارای مقداری توانمندی نظامی تهاجمی هستند که قابلیت آسیب رساندن و احتمالاً نابود کردن یکدیگر را به آنها اعطا می‌کند. ۳- فرض سوم این است که کشورها هرگز نمی‌توانند از قصد کشورهای دیگر مطمئن شوند. به‌ویژه، هیچ کشوری نمی‌تواند مطمئن باشد که کشور دیگری از توانمندی نظامی خود علیه آن کشور استفاده نخواهد کرد. ۴- فرض چهارم این است که اساسی‌ترین انگیزه‌ای که دولت‌ها را به حرکت درمی‌آورد، انگیزه‌ی بقا می‌باشد؛ یعنی کشورها می‌خواهند حاکمیت خود را حفظ کنند. ۵- پنجمین فرض می‌گوید که کشورها در مورد چگونگی بقا در نظام بین‌المللی، راهبردی فکر می‌کنند. کشورها اساساً خردمند هستند، ولی در دنیای اطلاعات، ناقص عمل می‌کنند؛ زیرا دشمنان در بسیاری از مواقع برای پنهان نمودن قدرت یا ضعف و مقاصد واقعی خود، انگیزه‌هایی دارند. (کلود، ۱۹۷۱: ۱۴)

به‌طور کلی می‌توان مشخصات و شاخص‌های عمده‌ی این دیدگاه را به این شرح بیان داشت: ۱- در میان بازیگران فعال نظام بین‌الملل (از قبیل سازمان‌های بین‌المللی، اتحادیه‌های منطقه‌ای، جنبش‌های استقلال‌طلبانه و ...) دولت‌های ملی مهم‌ترین بازیگر محسوب می‌شوند. ۲- بر اساس این نظریه، باید تفکیک کاملی بین سیاست داخلی و سیاست خارجی دولت‌ها در نظام بین‌الملل قائل بود (بر خلاف نظریه‌هایی که معتقد به ارتباط متقابل و تأثیر متقابل این دو هستند). ۳- بر اساس این نظریه، جامعه‌ی داخلی کشورها تحت امر یک «قدرت برتر» قرار دارد. این قدرت، عالی‌ترین مرجع اعمال اقتدار و سیاست‌گذاری داخلی محسوب می‌شود. ۴- این نظریه معتقد است نظام بین‌الملل، نظامی است «سلسله‌مراتبی» که میزان برخورداری از قدرت نظامی، تعیین‌کننده‌ی جایگاه کشورها در این نظام سلسله‌مراتبی می‌باشد. ۵- عامل قدرت نظامی (زور) و امنیت ناشی از اعمال این قدرت، ابزار تأثیرگذار در کاربردهای سیاسی

میان کشورها محسوب و در میان مجموعه‌ی موضوعات مربوط به سیاست جهانی در اولویت قرار دارد. (عندلیب، ۱۳۸۰: ۹۲-۹۳)

رنالیست یکی از قدیمی‌ترین نگرش‌ها در عرصه‌ی توضیح و تبیین مسائل بین‌المللی است و هنوز هم در میان سایر رهیافت‌های موجود دارای جایگاه مناسب و درخوری است. (عبدالله خانی، ۱۳۸۳: ۵۹) این اندیشه از معدود نگرش‌هایی است که مسأله‌ی امنیت، محور و پایه‌ی اصلی آن را تشکیل می‌دهد. رنالیست‌ها در حوزه‌ی امنیت به مسائلی مانند «امنیت بین‌الملل»، «ناامنی»، «بقا»، «موضوعات امنیت مبتنی بر محور نظامی»، «خوداتکایی در تحصیل امنیت» و «دولت‌محوری در مرجع امنیت» می‌پردازند (دولتمردان آمریکایی به‌خصوص پس از واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر دقیقاً بر این موضوعات تأکید دارند و به همین بهانه‌ها و به منظور مبارزه با القاعده و ایجاد امنیت بین‌المللی به افغانستان و عراق حمله‌ی نظامی نمودند و در حال حاضر نیز به ظاهر در تلاش برای ایجاد امنیت در سوریه از راه مداخله‌ی نظامی هستند)، واقع‌گرایان می‌گویند ناامنی و ویژگی بارز نظام بین‌الملل است و هم‌چون هنجار عادی، پیوسته وجود دارد. آنها معتقدند که بی‌اعتمادی میان کشورها امری بدیهی در نظام هرج‌ومرج‌گونه می‌باشد. (عبدالله خانی، ۱۳۸۹: ۶۸-۶۱) مرشایمر یکی از نویسندگان نواقع‌گرا در این راستا می‌گوید: «احتمال دارد جنگ دائمی، ویژگی همیشگی نظام بین‌الملل نباشد، اما همواره رقابت امنیتی بی‌رحمی وجود خواهد داشت که در آن جنگ مانند باران همواره محتمل است.» (مرشایمر، ۱۹۹۰: ۵۲)

در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی نیز رنالیسم کاربرد خاص و محدودی از واقعیت را در بر دارد. رنالیسم در این عرصه به معنای ارزیابی و عمل همراه با واقع‌بینی و استفاده از امکانات موجود در جهت حکومت و کسب قدرت و منافع بیش‌تر است. در این نگرش بر خلاف ایده‌آلیسم که سیاست را هنر خوب حکومت کردن و بر محور اصول اخلاق و متعالی انسانی می‌داند، حکومت کردن به هر شکل ممکن، تجویز می‌شود. (این طرز تفکر به‌طور مشخص و واضح در افکار و اعمال سیاسی دولتمردان غربی به‌خصوص آمریکا دیده می‌شود که از تمامی راه‌ها و ابزارهای غیرانسانی مانند حمایت از تروریسم دولتی، کشتن انسان‌های بی‌گناه، وارونه جلوه دادن واقعیت‌ها و ... در راستای هژمونی جهانی خود استفاده می‌کند.) در عرصه‌ی

سیاست، سیاستمداران رئالیست از نیکولو ماکیاولی الهام می‌گیرند که یک رئالیست افراطی در پهنه‌ی سیاست محسوب می‌شود. (سروش، ۱۳۸۴، ۴۷)

اندیشه‌ی واقع‌گرایی مانند لیبرالیسم، حکمرانی جهانی را به‌عنوان ابزارهایی برای پذیرفتن و نظم بخشیدن به رژیم‌های قدرت می‌نگرد. از نظر آنها هنگامی راهبردها توسعه پیدا می‌کنند که حکومت لیبرال جهانی، وظیفه‌ی حفظ حیات بشری و زندگی را بر عهده بگیرد که در این خصوص دشمنانی را نیز در دامن خود می‌پرورانند که چاره‌ای جز جنگ علیه آنها وجود ندارد. (دیلون و همکاران، ۲۰۰۹: ۷) (همان نگرش و رفتاری که آمریکایی‌ها در دنیا دنبال می‌کنند).
واقع‌گرایان برای درک رابطه‌ی میان امنیت و جنگ به‌عنوان منبع تهدید بقا، فرمولی به شرح زیر دارند:

$$S = 1 - P(E/D) * P(D/W) * P(W)$$

در اینجا «P» مخفف احتمال، «E» مخفف نابودی، «D» مخفف شکست و «W» مخفف جنگ است. معادله به این شکل قابل تشریح است که میزان احتمال رخداد یک جنگ و در صورت رخ دادن یک جنگ، میزان احتمال شکست در آن، و در صورت شکست در جنگ، میزان احتمال نابودی بر اثر شکست در جنگ که همگی بر یکدیگر ضرب می‌گردند، منهای عدد یک، وضعیت امنیتی بازیگر را مشخص خواهد نمود. امنیت در اینجا به‌عنوان احتمال تداوم موجودیت یا بقا در نظر گرفته شده است و هم‌چون تمام احتمالات، این معادله نیز در طیفی از صفر تا یک قرار دارد که صفر به معنای نابودی کامل و یک به معنای امنیت کامل است. در اینجا منظور از نابودی، محروم شدن دولت از حاکمیت خود است تا جایی که قلمرو و جمعیت آن ممکن است در اختیار دولت دیگر قرار گیرد. در چارچوب این معادله، چنان‌چه هر یک از روابط احتمالی صفر باشد، دولت در امنیت کامل است و در مجموع، هر چه احتمال هر کدام از روابط کمتر باشد، سطح امنیت بالاتر خواهد رفت، اما باید توجه داشت که این معادله‌ای فراگیر است و صرفاً مرتبط با امنیت دولت نیست. در این راستا، چنان‌چه احتمال وقوع جنگ و شکست بازیگر مورد نظر، بسیار بالا و احتمال نابودی دولت و حاکمیت مورد نظر بسیار پایین باشد، امنیت دولت بالاتر از نتیجه‌ی به‌دست‌آمده در این محاسبه خواهد بود.

برای مثال، جنگ آمریکا با رژیم بعث عراق در چارچوب این فرمول قابل تجزیه و تحلیل است؛ به گونه‌ای که هر یک از روابط این فرمول به ترتیب توالی زمانی به مرحله‌ی اجرا درآمد و دولت و رژیم بعث دچار نابودی در پی شکست در جنگ گردید و قلمرو و جمعیت خود را از دست داد. (کید، ۲۰۰۹: ۱۲۲-۱۲۱)

این مکتب با نگرش هابزی^۱ به بشر، ریشه‌ی جنگ و نزاع را در ذات بشر می‌داند؛ زیرا علت جنگ را منفعت‌طلبی، زیاده‌طلبی و نهایتاً قدرت‌طلبی بشر می‌داند و معتقد است که جامعه‌ی جهانی در حالت هرج و مرج غیرقابل تغییر قرار دارد. بر این اساس، کسب قدرت بیش‌تر برای حفظ امنیت ملی، انگیزه‌ی اصلی همه‌ی دولت‌ها خواهد بود. به عبارت دیگر، مبنای نگرش طرفداران این مکتب به امنیت، بر زور و قدرت (بعد نظامی و تا حدی اقتصادی) متکی است. افرادی مثل مورگنتا، کاپلان، کسینجر و هانتینگتون با چنین نگرشی امنیت ملی را تعریف می‌کنند. مبانی نظری این دیدگاه، ریشه در عقاید هابز دارد که به سرشت انسان دیدی بدبینانه داشت. به عقیده‌ی هابز، ترس از به خطر افتادن امنیت، افراد بشر و کشورها را وامی‌دارد تا همیشه در پی کسب قدرت باشند و از راه تسلط به غیر و تقویت نیروهای خود، از تهدید امنیت و منافع حیاتی خود بکاهند. به نظر او، کشورها هنوز در صحنه‌ی سیاست بین‌الملل و روابط خارجی خود، دوران منازعه‌ی دائم و جنگ همه علیه همه را که پدیده‌ی طبیعی است، طی می‌کنند. دولت‌ها برای تأمین امنیت و آسایش خود در صحنه‌ی بین‌الملل، تا به حال چاره‌ای نیندیشیده‌اند و حکومتی نظیر حکومت داخلی در صحنه‌ی بین‌الملل وجود ندارد که قدرت‌طلبی و ستیزه‌جویی طبیعی کشورها را تحت نظم و کنترل درآورد. بنابراین، هر کشور در روابط خارجی خود با دیگر کشورها، طوری سیاست‌های خود را تنظیم می‌کند که بهتر بتواند امنیت و منافع ملی خود را حفظ نماید. (مرادیان، ۱۳۸۸: ۶۶-۶۵) بوش پدر تحت تأثیر رئالیست قرار داشت و جنگ عراق نمودی واقعی از کمال‌گرایی و واقع‌گرایی بوش پسر و پدر بود. جرج بوش در سال ۲۰۰۳ م به بهانه‌ی تغییر حکومت عراق به این کشور لشکر کشید. او بر این باور بود که با تغییر رژیم بغداد، نظامی دموکراتیک در عراق پیاده کند؛ نظامی که سرآمد

¹ - Thomas Hobbes

تمامی کشورهای عربی شود و سیاست‌های منطقه‌ای را همسوی خود کند، ولی جز صرف هزینه‌های گزاف دستاورد دیگری نداشت. باراک اوباما نیز چندان بی‌میل به ادامه‌ی رویه رئالیست‌ها نیست و سیاست خارجی او نیز آمیزه‌ای از بوش پدر و پسر شده است. (www.khabaronline.ir, 2013)

جرج کنان دیپلمات و نظریه‌پرداز معروف آمریکایی را نیز می‌توان در زمره‌ی واقع‌گرایان لیبرال قرار دارد. از دیدگاه جرج کنان اصول اخلاقی مربوط به روابط افراد را نمی‌توان به رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل تعمیم داد. بنابراین، رفتار حکومت را نمی‌توان تابع داوریهایی اخلاقی که در مورد رفتار انسانی صورت می‌گیرد، دانست. او در بحث خود در مورد سرشت بشر، آن را غیرمنطقی، خودخواه، سرکش و متمایل به خشونت می‌داند و معتقد است که ایجاد تغییرات بنیادین در بشر اگر محال نباشد، بسیار دشوار است. کنان به پایدار بودن تعارضات بین‌المللی باور دارد. کنش انسانی، علل متنوع و متعدد کشمکش‌های بین‌المللی را به سهولت مرتفع می‌سازد. فقدان هماهنگی در تحولات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دولت‌ها در بروز کشمکش‌ها نقش دارد. همان‌گونه که در روابط میان افراد، روابط شخصی غیرپیچیده وجود ندارد، روابط بین‌المللی میان دولت‌های حاکم نیز فارغ از عناصر تضاد و ابعاد رقابت‌آمیز نیست. (www.mehrnews.com, 2013)

نتیجه‌گیری

با توجه به اصول مکتب رئالیسم (واقع‌گرایی) که نظام بین‌الملل را میدان مبارزه می‌داند و از جهان تصویر نسبتاً تیره‌ای ترسیم می‌کند که زندگی انسان‌ها در آن رقابت برای زنده ماندن، بقا و رسیدن به قدرت برتر است و سیاست را بر مبنای قدرت تعریف می‌کنند. در این راستا دولت‌ها می‌توانند برای رسیدن به هدف خود، دست به هر اقدامی بزنند و همه‌ی اقدامات آنها مشروع دانسته می‌شود. آیا این به معنای داروینیسیم اجتماعی نیست که جامعه‌ی انسانی را به جامعه‌ی گیاهی و حیوانی تشبیه می‌کند که همه برای زنده ماندن و بقا رقابت می‌کنند و می‌توانند دست به هر اقدامی بزنند؟ جواب این سؤال روشن است.

به‌عنوان جمع‌بندی مطالب و این‌که مکتب رئالیسم چه تأثیری بر راهبرد نظامی دنیا دارد، می‌توان گفت که اعمال و رفتار دولتمردان غربی به‌ویژه آمریکایی‌ها از دهه‌های گذشته تا کنون از بوش پدر و پسر گرفته تا اوباما، سنخیت معناداری با اصول مکتب رئالیسم دارد، چرا که خود را به ناحق منجی ملت‌ها می‌دانند و مدعی آزادی هستند، ولی در عمل همه چیز را در دست یافتن به قدرت موجه می‌دانند و تمام ابعاد و جنبه‌های معنوی و انسانیت را نادیده می‌گیرند یا از آن به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف شوم خود که همان قدرت برتر جهانی می‌باشد، استفاده می‌کنند. به عبارت دیگر، دولتمردان آمریکایی به‌خصوص پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر دقیقاً بر موضوعاتی مانند امنیت بین‌الملل، مبارزه با تروریسم، ایجاد امنیت مبتنی بر محور نظامی و ... تأکید دارند که دقیقاً همان اصول امنیتی اندیشه‌ی رئالیسم است و به همین بهانه‌ها و به‌منظور مبارزه با القاعده و ایجاد امنیت بین‌المللی به افغانستان و عراق حمله‌ی نظامی نمودند و در حال حاضر نیز به ظاهر در تلاش برای ایجاد امنیت در سوریه از راه مداخله‌ی نظامی هستند که همه‌ی این موارد می‌تواند دلایلی محکم از تأثیرپذیری نظام و روابط بین‌الملل کنونی از اصول این مکتب غیرالهی و دور از اخلاق انسانی باشد.

در پایان می‌توان به موارد زیر به‌عنوان پیشنهاداتی در راستای بهبود نظام حاکم بر روابط بین‌الملل اشاره نمود:

(۱) تمام ایسم‌هایی که به‌عنوان مکاتب مختلف بروز کرده‌اند، همه برگرفته از جنبه‌های شیطانی و غیرالهی هستند که زورگویان عالم برای مقصد شوم خود آنها را مورد استفاده قرار داده‌اند. بنابراین، تنها راه نجات بشر، برگشتن به جهان‌بینی الهی و الهام گرفتن از موهبت‌های معنوی است؛

(۲) دولت‌ها باید در قالب یک نهاد بین‌المللی، قدرت را در راستای امنیت پایدار جهانی و مبارزه با فساد و تروریسم واقعی (مثل دولت صهیونیسم) به‌کار گیرند نه علیه مردم یا دولت‌های دیگری که بنا به سلیقه‌ی شخصی و غیرواقعی تروریسم یا محور شرارت نامیده می‌شوند؛

۳) قدرت در شکل‌های مختلف باید در راستای تعالی انسان و بشریت به کار گرفته شود نه در راستای تحقق اهداف گروهی یا شخصی؛ یعنی همان چیزی که در دنیای کنونی غرب به خصوص آمریکا به عنوان قدرت برتر نظامی دنیا دیده می‌شود و به دنبال ایجاد یک دهکده‌ی جهانی هستند که یک نفر باید حاکم باشد و دیگران از آن اطاعت نمایند.

منابع

فارسی

- ۱- انوشه، حسن (۱۳۸۰)، فرهنگنامه ادبی فارسی (دانشنامه ادب فارسی ۲)، چاپ دوم، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی .
- ۲- افتخاری، اصغر (۱۳۸۱)، مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۳- جی. مورگنتا، هانس (۱۳۷۹)، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه‌ی حمیرا مشیرزاده، تهران، وزارت امور خارجه.
- ۴- حق‌شناس، سیدعلی (۱۳۸۸)، ساختار سیاسی اجتماعی لبنان، تهران، سنا.
- ۵- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۷)، آناتومی جامعه یا سنه‌الله: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی کاربردی، تهران، کاوه.
- ۶- سروش (۱۳۸۴)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، جلد ۱، تهران .
- ۷- سید حسینی، سیما (۱۳۷۵)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ دوم، تهران، انتشارات مروارید .
- ۸- طباطبایی، سید محمدحسین و همکاران (۱۳۸۱)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، جلد اول، قم، نشر روح .
- ۹- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۳)، نظریه‌های امنیت مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی، جلد اول، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- ۱۰- عندلیب، علیرضا (۱۳۸۰)، نظریه پایه و اصول آمایش مناطق مرزی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، تهران، کارنگ.
- ۱۱- عمید، حسن (۱۳۶۵)، فرهنگ فارسی عمید، تهران، ابن سینا.
- ۱۲- مرادیان، محسن (۱۳۸۸)، تهدیدات و امنیت (تعاریف و امنیت)، تهران، مرکز آموزشی و پژوهشی شهید سپهبد صیاد شیرازی.

مقالات

- ۱۳- امامزاده فرد، پرویز، «سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در سال‌های پس از جنگ سرد: از واقع‌گرایی تا آرمان‌گرایی»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، سال دوازدهم، شماره ۲، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۹۰.

- ۱۴- پورطالب، روح‌الله، «جنگ نرم و مسائل امنیتی خلیج فارس»، سایت www.pajoheshname.blogfa.com، ۱۳۹۱.
- ۱۵- ترابی، قاسم، «حمله آمریکا به افغانستان از منظر واقع‌گرایی و لیبرالیسم»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، سال دوازدهم، شماره ۲، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۹۰.
- ۱۶- حیدری نبی، مسلم، «پیش‌بینی امنیتی و جایگاه آن در چرخه‌ی اطلاعات»، مجموعه مقالات همایش سراسری حفاظت اطلاعات آینده، جلد اول، تهران، دانشگاه جامع امام حسین^(ع)، ۱۳۸۹.
- ۱۷- خلیلی، رضا، «تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت»، مجموعه مقالات اولین همایش ملی مطالعات استراتژیک در جمهوری اسلامی ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴.
- ۱۸- زرقانی، سیدهادی، «نقد و تحلیل مدل‌های سنجش قدرت ملی»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ششم، شماره ۱، تهران، انجمن ژئوپلیتیک ایران، ۱۳۸۹.
- ۱۹- عباس‌زاده، هادی، «فوکویاما: از نومحافظه‌کاری تا ویلسون‌بسم واق‌گرا»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، سال یازدهم، شماره ۲، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۹.
- ۲۰- عمرانی، سلمان، «پارادایم جنگ علیه تروریسم و کرامت انسانی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و دوم، شماره ۴، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۷.
- ۲۱- قدسی، امیر، «جایگاه سرمایه اجتماعی در بازتولید قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال هشتم، شماره ۳۰، تهران، مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی، ۱۳۸۹.
- ۲۲- قدسی، امیر، «تکامل مفهومی قدرت در نظام ژئوپلیتیک جهانی»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال هشتم، شماره ۳۱، تهران، مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی، ۱۳۸۹.
- ۲۳- قدسی، امیر و همکاران، «نقش‌آفرینی ضد ژئوپلیتیک در اندیشه‌های ژئوپلیتیک»، فصلنامه جغرافیایی آمایش، شماره هفتم، ملایر، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۸.
- ۲۴- مشیرزاده، حمیرا و همکاران، «مورگنتا: فراسوی تجددگرایی و پساتجددگرایی»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۲، شماره ۲، تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۸۹.
- ۲۵- میرشایمر، جان، «هانس جی. مورگنتا و جنگ عراق: رئالیسم در مقابل نومحافظه‌کاری»، ترجمه‌ی الهام رضائزاد، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره سوم، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۶.
- ۲۶- نعمتی لیمانی، امیر، «قدرت در اندیشه ماکیاولی»، سایت www.mardomsalari.com، ۱۳۹۱.
- ۲۷- نوروزی، رسول، «واقع‌گرایی نئوکلاسیک»، سایت www.pajoohe.com، ۱۳۹۱.

منابع انگلیسی

- 28- Barry Buzan, An Introduction to Strategic Studies. Military Technology and International Relations, (Basingstoke: Macmillan in Association with the International Institute for strategic Studies, 1987).
- 29- Johan Baylis & Steve Smith (eds), The Globalization of World Politics, (Oxford University press, Second Edition, Oxford, U.K, 2001).

- 30- Randall I. Schweller, " Neorealism Status Quo Bias: What Security Dilemma? Security Studies 5,no.3. 1996.
- 31- Hans J. Morgenthau, " Political Among Nations: The Struggle for Power and Peace",5 ed. New York: Knopf, 1973.
- 32- Stephen Walt, "The Renaissance of Security Studies," International Studies Quarterly 35, No. 2. (June, 1991): 212.
- 33- Stephen Van Evera, " The Hard Realities of International Politics ", Boston Review, Vol. 17, No.6 , 1992.
- 34- Inis L. Claude, " Swords Into plow Shares: The Problems and Progress of International Organization", 4 ed. New York: Random House, 1971.
- 35- John mearsheimer, Back ti the future: Instability in Europe after cold war, 1990.
- 36- Joseph M. Grieco, Anarchy and the Limits if Cooperation: A Realist Critique of the Newest Liberal Institutionalism, International Organization 42, No. 3, 1988.
- 37- Andrew Kydd, "Sheep in Sheeps Clothing: Why Security Seeker do not Fight Each Other", Security Studies 7, No 1. 2009.
- 38- Michael Dillon, Juliam Reid, The liberal way of war: Killing to make life live, Routledge, 2009.
- 39- Morgenthau, Hans J.(1967) Politics among nations. New York: Alfred A. Knopf.
- 40- Bain, William.(2000) "Deconfusing Morgenthau: moral inquiry and classical realism reconsidered". Review of International Studies.
- 41- Miller, Fred.(2002) "Political naturalism in Aristotles political theory". Stanford Encyclopedia of Philosophy.
- 42- Barkavri, Tarak.(1998). "strategy as a vocation: Weber, Morgenthau and modern strategic studies". Review of International Studies.
- 43- Tickner J, Ann.(1998) "Hans Morgenthau principles of political realism: a feminist reformulation". Millennium: Journal of International Studies 27.
- 44- <http://fa.wikipedia.org/wiki>
- 45- <http://www.khabaronline.ir/detail/213406/>
- 46- <http://www.drmahmoudi.com/home/fa-pdf/9013fa.pdf>
- 47- <http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?NewsID=1007398>
- 48- <http://www.asipress.ir/vdchminz.23nxqdf2.html>
- 49- <http://www.khabaronline.ir/detail/7830/>